

## بررسی شیوهی تلفظ مصوّت پیش از شناسه‌ی «ش» در متون کهن

حمیدرضا سلمانی\* - مجید دادفر\*\*

### چکیده

شیوهی صحیح خوانش متون کهن، برای دریافت ویژگی‌های این متون بسیار مهم است؛ به‌ویژه که گاهی خوانش به‌هنگار در نمایاندن بلاغت متون تأثیرگذار است؛ از دیگر سوی شیوهی خوانش به‌هنگار این متون، در آشکار ساختن وضعیت تاریخی زبان نیز سودمند تواند بود. نوشته‌ی پیش رو مربوط به تکمیل شواهد مقاله‌ای است از سعید حمیدیان. مقاله‌ی یادشده درباره‌ی شیوهی درست خوانش ضمیر پیوسته در جایگاه قافیه است. بر این اساس شکل صحیح خوانش شناسه‌ی «ش» (که در این نوشته تنها به این شناسه پرداخته می‌شود) در جایگاه قافیه به کسر درست است: آغوشش (به‌جای آغوشش) و... در این بخش برخی نمونه‌های نویافته از متون به‌دست داده شده است تا دست‌کم در پژوهش‌های آینده‌ی زبان‌شناختی به‌کار آید. نیز در این‌جا برای تأیید چنین خوانشی برخی دلایل دیگر در کنار نمونه‌های به‌دست داده شده، آورده می‌شود.

**کلیدواژه:** خوانش متون، قافیه، شناسه‌ی پیوسته، سوم شخص

### ۱. مقدمه

بحث بنیادین این گفتار، درباره‌ی خوانش شناسه‌ی «ش» در جایگاه قافیه است. نمونه‌های بسیاری در میان متون ادبیات فارسی دیده می‌شود که می‌توان بر پایه‌ی آن‌ها چنین نتیجه گرفت که پیشینیان، شناسه‌ی پیوسته‌ی «ش» را به «کسر ماقبل» تلفظ می‌کرده‌اند، بدین‌گونه که مثلاً به‌جای «کتابش» (ketabaş)، کتابش

\* دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، عهده‌دار مکاتبات hr.salmani@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

تاریخ وصول: ۹۰/۳/۸ - پذیرش نهایی: ۹۰/۹/۲۸



(ketabeş) می‌گفته‌اند. به‌دیگر سخن، شیوهی درست خوانش قافیه و ادای شناسه‌ی «ش» در هنگام پیوستن به واژه‌ای دیگر (به‌صورت ضمیر مفعولی، ملکی و...) در فارسی کهن «ش» (به کسر ماقبل) بوده است. آشکار است که گفتن چنین سخنی درباره‌ی زبان گفتاری آن روزگار، بسیار دشوار و بیرون از دامنه‌ی پژوهشی ادبیات فارسی است؛ ولی بر پایه‌ی قافیه‌ی شعرها می‌توان گفت که دست‌کم تا روزگاری، این‌گونه تلفظ بیش‌تر در متون به‌کار می‌رفته است. از آن‌جا که در زبان فارسی، حرکت‌گذاری واژگان دیده نمی‌شود، تنها می‌توان براساس واژگانی که در گروه قافیه-ای در کنار هم می‌آیند، در این‌باره گفت‌وگو کرد. هرچند سعید حمیدیان در نوشتار خود که در پیشینه‌ی پژوهش از آن سخن خواهیم گفت، به این موضوع پرداخته است؛ ولیکن از آن‌جا که این بحث، از دیدگاه دانش زبان‌شناسی و پژوهش‌های درزمانی زبان‌شناسان نیز بسیار مهم تواند بود، افزودن نمونه‌های چنین جستاری از متون کهن، راه را برای پژوهش‌های زبان‌شناختی هموارتر خواهد کرد. افزون براین هرچه شمار این نمونه‌ها بیش‌تر باشد، لزوم ورود و گمانه‌زنی زبان‌شناسان در این‌باره، بیش‌تر احساس می‌شود؛ بی‌گمان ایشان به‌سبب تخصص‌شان دیدگاه‌های درست‌تری در این‌باره خواهند داشت. نیز در این گفتار، افزون بر آوردن نمونه‌های جدید، دلایل دیگری نیز در تأیید درستی این دیدگاه به‌دست داده می‌شود که هرچند پژوهش‌گران گذشته به آن‌ها اشاره نکرده‌اند؛ ولی می‌توانند در گفتمانی از این دست مورد توجه باشند. به‌هر روی در آغاز خلاصه‌ی دیدگاه‌های حمیدیان و سپس سایر پژوهش‌گران را می‌آوریم و سپس نمونه‌های نویافته و نیز پاره‌ای دلایل دیگر را در جانب‌داری از این دیدگاه بیان می‌کنیم.

## ۲. پیشینه‌ی پژوهش

از آن‌جا که چگونگی خوانش «ش» در جایگاه قافیه، به‌گونه‌ای بوده است که در درست یا نادرست بودن قافیه‌ی اشعار تأثیرگذار بوده است، بیش‌تر پژوهش‌گران زبان و ادبیات فارسی در سده‌ی اخیر درباره‌ی آن نظر داده‌اند. گویا نخستین کسی که به پژوهشی جداگانه در این زمینه پرداخته و بخشی از دیدگاه‌های پژوهش‌گران

یادشده را نیز در پیشینه‌ی پژوهش یاد کرده، سعید حمیدیان است؛ هرچند - همان - گونه که خواهد آمد - پیشینه‌ی پژوهشی که وی به‌دست داده، چندان کامل نیست. حمیدیان در مقاله‌ی «سخنی در چگونگی خوانش قافیه (در الحاق به ضمیر و شناسه‌ی پیوسته)»، پس از گفتار کوتاهی درباره‌ی کلیت موضوع و این‌که بحث درباره‌ی چگونگی تلفظ و حرکت حرف یا واج آخر کلمه (یعنی حرف روی در اصطلاح فن قافیه) در حالت پیوستن به شناسه‌های پیوسته و شناسه‌های فعلی (م، ت، ش... در روزگاران گذشته است، در سه بخش (۱. ش، ۲. ت و ۳. م) به بحث و آوردن نمونه‌های شعری می‌پردازد. وی نخست واژه‌ای را که بتوان بر پایه‌ی آن، خوانش سایر قوافی را تعیین کرد، «قافیه‌ی شاخص» می‌نامد؛ قافیه‌ی شاخص واژه‌ای است که خوانش آن جایگاه اختلاف نیست؛ براین اساس «بخشایش» قافیه‌ای شاخص است که به کسر «ش» خوانده می‌شود، پس اگر واژگانی چون رایش (رای او)، بسایش (او را بسای) با آن قافیه شود، بایستی آن‌ها را نیز به کسر «ش» (ش) خواند. پس از این تعریف، حمیدیان به ذکر پیشینه‌ی پژوهش پرداخته و به گفته‌ی خود «اهم اقوال» صاحب‌نظران دهه‌های گذشته را در این‌باره بیان کرده است. در این بخش، دیدگاه محمد قزوینی (در یادداشت‌ها)، جلال‌الدین همایی (حاشیه‌ی دیوان عثمان مختاری)، محمد اقبال (حاشیه‌ی راحه‌الصدور)، دهخدا (مقدمه‌ی نعت‌نامه)، و نیز محمد معین (اسم مصدر) آورده شده است. از آن‌جا که تمامی این پژوهش‌گران، تنها درباره‌ی شناسه‌ی «ش» بحث کرده‌اند، نگارنده محدود کردن پژوهش را به «ش» غیرمنطقی می‌داند و نوید می‌دهد که وی در نوشته‌ی خود، به هر سه شناسه (م-ت-ش) تا حدودی پرداخته شده است. حمیدیان هم‌چنین احتمال تأثیر تلفظ این شناسه‌ها در زبان پهلوی را در فارسی جدیدتر مطرح می‌کند و تأکید می‌کند که گفتن این مطلب از در توصیه برای پژوهش‌های آتی است. پس از این، حمیدیان به آوردن نمونه‌ی اشعاری می‌پردازد که در آن‌ها قافیه‌ی شاخص وجود دارد. بر این اساس، وی در بخش نخست (ضمیر سوم شخص)، ۲۷ شاهد (۹ نمونه از فردوسی، ۲ نمونه از ناصر خسرو، ۱ نمونه از مسعود سعد، ۳ نمونه از تحفه‌العراقین خاقانی، ۳ نمونه از مثنوی و غزلیات شمس، ۳ نمونه از امیرخسرو، ۲ نمونه از اوحدی مراغی، یک نمونه از خواجه کرمانی، ۲ نمونه از سلمان ساوجی و یک نمونه از حافظ) می‌آورد که در

تمامی آن‌ها، یک «قافیه‌ی شاخص» هست و دیگر قوافی بر اساس آن قافیه، بایست به کسر - ش خوانده شود. پس از ذکر این شواهد، ۶ نمونه نیز از مثنوی مولوی آورده شده که در آن‌ها «ش» مورد بحث با واژه‌هایی قافیه شده که خوانش آن‌ها به فتح است که در واقع این نمونه‌ها جزء مثال‌های نقض قاعده‌ی یاد شده به‌شمار آمده است.

نیز در بخش شناسه‌ی دوم شخص، حمیدیان ۴ نمونه از مثنوی مولانا و یک نمونه از جامی به‌دست داده که در آن‌ها این شناسه «ملحق به فتح» (یعنی آت) است. در بخش شناسه‌ی اول شخص نیز ۵ نمونه (از عنصری، مسعود سعد، سعدی و حافظ) در مورد شواهد کاربرد «أم» و نیز ۲ نمونه (از فردوسی و فخرالدین اسعد) درباره‌ی شواهد خوانش به «أم» آورده شده است.

در بخش نتایج نیز فشرده‌ی مباحث بدین‌گونه آمده: درباره‌ی شناسه‌ی «ش» در سده‌های ۴ و ۵، خوانش به کسره رایج‌تر بوده، در حدود سده‌ی هفتم کاربرد فتح هم دیده می‌شود و از حدود دوره‌ی صفویه معمولاً تنها خوانش فتح دیده می‌شود. درباره‌ی «ت» شاهده‌ی برای «ات» وجود ندارد، هرچند احتمال یافتن چنین شاهده‌ی منتفی نیست. در مورد «م»، گونه‌ی رایج در تمامی اشعار دری «أم» بوده؛ لیکن گاهی «أم» نیز دیده می‌شود، که از شواهد موجود چنین به‌نظر می‌رسد که بیش‌تر در تنگنای قافیه رخ داده است تا در جریان خوانش طبیعی.

افزون بر پژوهش‌گرانی که حمیدیان از ایشان نام برده، باید از دو تن دیگر نیز یاد کرد: نخست عباس اقبال (مقدمه‌ی حدائق السحر، صص ۷۱-۷۲)، نیز ملک‌الشعرای بهار (سبک شناسی/ ۱/ ۲۵۰ و ۲۴۹). آوردن نام این دو نفر، افزون بر کامل کردن پیشینه‌ی پژوهش، برای استناد به دیدگاه آن دو است. درباره‌ی دیدگاه عباس اقبال در بخش‌های آینده سخن خواهیم گفت، اما دیدگاه ملک‌الشعرای بهار:

حمیدیان در نوشتار خود بارها و به تأکید یادآوری می‌کند که پیشینیان تنها در مورد شناسه‌ی «ش» نظر داده‌اند و این محدود کردن را غیرمنطقی می‌داند. ولیکن باید گفت که برخلاف سخن وی، بهار در مورد هر سه شناسه نظر داده است. بهار پس از بحث درباره‌ی همزه‌ی «است» - که بر اساس شواهد بایست «است» (به کسر الف) تلفظ شود-، درباره‌ی هر سه شناسه‌ی (م-ت-ش) نظر می‌دهد؛ بدین‌گونه که

می‌گوید در فارسی کهن، تلفظ نخستین شناسه به ضمه (سرْم) و دوّمی و سوّمی به کسر (سِرْت - سِرْش) درست است. جدای از این که نظر بهار با نظر حمیدیان سازگاری دارد یا نه؛ اما به هر روی، وی درباره‌ی هر سه شناسه نظر داده است.

نیز حمیدیان، در بحث خوانش «ش» به کسر (-ش)، می‌نویسد: «...در اقلیتی از شواهد، فتحه یعنی «آش» نیز آمده است، هرچند آن شواهد هیچ یک پیش‌تر از سده‌ی هفتم نیست» (حمیدیان / ۱۲۰۹)؛ ولی نمونه‌ی زیر از مسعود سعد (سده‌ی ۵)، خلاف این بحث را نشان می‌دهد، هرچند این نمونه، از استثنائات است و به گفته‌ی پیشینیان «بر نادر حکم نتوان کرد»؛ اما چون از دیدگاه پژوهش‌های زبان‌شناختی، می‌تواند نمونه‌ی ویژه‌ای باشد، در این جا آورده می‌شود:

چه کند این ندیم برش      که ز دیدار او نگردد کَش  
(مسعود سعد/ ۵۷۱)

### ۳. شواهد نویافته

همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، در نوشتار پیش رو، تنها به شناسه‌ی پیوسته‌ی سوم شخص پرداخته می‌شود؛ زیرا به نظر می‌رسد شواهد دو شناسه‌ی دیگر، بیش‌تر در تنگنای قافیه به گونه‌های چندگانه درآمده است. از دیگر سوی، نمونه‌ی این کاربردها در برابر شناسه‌ی «ش» بسیار اندک است، و شاید نتوان به درستی درباره‌ی آن‌ها سخن گفت. به هر روی درباره‌ی دو شناسه‌ی دیگر می‌توان به مقاله‌ی حمیدیان و نیز سبک‌شناسی بهار مراجعه کرد. باری، افزون بر ۲۷ نمونه‌ای که حمیدیان در نوشتار خود آورده، در شعر شاعران زیر نیز شواهدی از کاربرد این گونه قافیه و تأیید خوانشِ ش دیده می‌شود و باید آن‌ها را در کنار نمونه‌هایی که حمیدیان به دست داده، مورد توجه قرار داد. و همچنین آشکار است که دیربندی نمونه‌ها از جوانب اهمّیت آن‌ها خواهد بود.

#### ۱-۳- منوچهری دامغانی

مهتر آزاده‌ی مهتر منش  
کرده ظفر مسکن در مسکنش

کز خردش جانست از جان تنش  
بسته وفا دامن در دامنش



خلق ندانم به سخن گفتیش

در همه گیتی ز صغار و کبار<sup>۱</sup>  
(دیوان، مسمط دوم/۱۶۳)

### ۲-۳- فخرالدین اسعد گرگانی

هزاران گونه بنماید نیازش

به شیرین لابه و نیکو نوازش  
(ویس و رامین/۹۸)

نیارامید دیو دژ به رامش

همان می بود خوی خویش کامش  
(همان/۱۰۵)

نه دل بگرفت رامین را ز رامش

نه ویسه سیر گشت از ناز و کامش  
(همان/۱۸۸)

### ۳-۳- مسعود سعد سلمان

گفتم که چو ار بند گشایش باشد  
اکنون غم را همی فزایش باشد

زین بند مگر مرا رهایش باشد  
آری ملک آن کند که رایش باشد  
(دیوان/۶۹۱/رباعی ۷)

### ۴-۳- ناصر خسرو قبادیانی

بفریفت این زمان چو آهرمنش  
گر خیرخیر کرد نخواهی ستم  
ایمن مشو ز کینه‌ی او ای پسر  
از تن به تیغ تیز جدا کرده به  
چون راست بود خوب نماید سخن

تا هم چو موم نرم کند آهنش...  
بر خویشتن حذر کن ز این بدکنش  
هرچند شادمان بود خوش منش  
آن سر که باک نیستش از سرزنش...  
در خوب جامه خوب شود آگیش<sup>۲</sup>  
(دیوان/۴۳۹)

۱- دبیرسیاقی، این بند مسمط منوچهری را در دیوان به همین گونه (به کسر ش) حرکت‌گذاری کرده است. به‌جز این نمونه، حرکت‌گذاری سایر اشعار از نگارنده است.

۲- آگش: آکنه، حشو(رک: لغت‌نامه‌ی دهخدا، ماده‌ی آگش، که همین بیت ناصرخسرو را شاهد این معنا آورده است).



ویال است بر مرد عمر درازش  
جهان مادر بدخوست منوازش از بن

چو عمر درازش فزود اندر آزش...  
ازیرا نساژدش هرگز نوازش  
(همان/ق/۳۳۱/۴۷۹)

ای گشته جهان و دیده دامش را  
آن را طلب ای جهان که جویایست

صدبار خریده مر دلامش را...  
این بی مزه عز و ناز و رامش را  
(همان/ق/۲۳۵/۴۹۲)

### ۳-۵- عنصرالمعالی کیکاووس

گفتم که اگر دور شوم من ز برش  
تا گشتم دور دورم از خواب و خورش

دیگر نکشد مگر دلم در دسرش  
بسیار زیان باشد اندک نگرش  
(عنصرالمعالی/۱۶۷)<sup>۱</sup>

### ۳-۶- خاقانی شروانی

نمونه‌هایی از مثنوی تحفه‌العراقین:

جعفر کرم و نظام بخشش

بل هر دو رکاب‌دار رخش  
(خاقانی، ۴۰/۲۵۳۷)

او راست ز غایت جلالش

در هشت بهشت چار بالش  
(همان/۱۰۶)

گر جمع کنی به آزمایش

آب کف دست و خاک پایش  
(همان/۱۸۵)<sup>۲</sup>

۱- این رباعی که در پاره‌ای از نسخه‌های قابوسنامه وجود دارد، در نسخه‌ی ویراسته‌ی غلامحسین یوسفی در حاشیه‌ی صفحه‌ی ۱۶۷ آمده است؛ نیز علامه دهخدا در جلد یکم/مثال و حکم (صفحه‌ی ۴۴۰) آن را به نام «صاحب قابوسنامه» آورده است.

۲- چنان‌که حمیدیان اشاره کرده است (صفحه‌ی ۱۲۱۵ مقاله)، خاقانی به‌ویژه در مثنوی تحفه‌العراقین بارها این‌گونه قافیه‌ها را به‌کار برده است؛ نیز افزون بر سه نمونه‌ای که وی آورده و هم‌چنین نمونه‌هایی که ما آورده‌ایم، میرجلال‌الدین کزازی هم سه نمونه-که یکی‌شان را حمیدیان نیز آورده- به‌دست داده است (ر.ک: گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی: ۳۴۸) نیز هم‌او در همان‌جا در گزارش بی‌تی از دیوان خاقانی که چنین قافیه‌ای دارد (ر.ک: دیوان خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۲۹/ بیت ۱۳) سخنی کوتاه درباره‌ی چنین کاربردی یادآوری کرده است که می‌تواند در پیشینه‌ی پژوهش به‌کار آید.



### ۷-۳- عطار نیشابوری

چو در چشمش کمی شد آفرینش  
یکی بد در یکی عین الیقینش  
(هیلاج‌نامه / ۲۵۸)

قضا بُد رفته پیش از آفرینش  
نداند هیچ کس علم الیقینش  
(جوهرالذات / ۲۵۸)

ز جسم عالمی بر آفرینش  
تو داری در نهان عین الیقینش  
(همان / ۳۵۹)

### ۳-۸- جلال‌الدین مولوی بلخی

در اشعار مولانا، احتمال یافتن نمونه‌هایی از این دست فراوان است؛ ولیکن با توجه به این که مولوی در امر هنجارگزینی‌های زبانی، بسیار بی‌پروا رفتار می‌کند و آثار او نمونه‌ی گسترده‌ای است از هرگونه هنجارگزینی در حوزه‌ی زبان، چندان نمی‌توان درباره‌ی نمونه‌های اشعار وی با یقین داوری کرد. هرچند آشکار است که چنین ویژگی‌ای، به‌هیچ روی، ضعفی برای شعر وی به‌شمار نیست و چه بسا در پژوهش‌های فرمالیستی، اشعار وی را به شایستگی از نمونه‌های برجسته‌ی زبان فارسی قرار می‌دهد. به‌هر روی مثال زیر از مثنوی است:

گفت آنک با من ار یک بد منش  
بد بیندیشد بدرم اشکمش  
(دفتر ۵ / بیت ۲۴۹۹)

افزون بر این، در همان غزلی که سعید حمیدیان، نمونه‌ای از آن آورده، بیتی نیز دیده می‌شود که بر اساس قافیه‌های درونی و نیز قافیه‌ی بیرونی، شاهده‌ی برای همین‌گونه کاربرد است:

بین تو لطف پاکی را، امیر سهمناکی را  
که او یک مشت خاکی را کند در لامکان جایش  
همه دیدست در راهش، همه صدرست درگاهش

و گر تن هست در کاهش، بین جان را تو افزایش  
(دیوان / ۵۰۰)





### ۹-۳- اوحدی مراغه‌ای

سنت آن است که خاک کف پایش باشی

فرض واجب که به فرمان و به رایش باشی

گرهی باز کن از بند دو زلفش به نیاز

ای دل آن روز که در بند گشایش باشی

(دیوان اشعار مراغه‌ای / ۳۹۲)

### ۱۰-۳- سلمان ساوجی

نیز در این مورد، در همان غزلی که سعید حمیدیان نمونه‌ای از آن آورده، بیت

دیگری از سلمان ساوجی وجود دارد که شاهد همین کاربرد است:

نداشت این دل شوریده تاب سودایش      سرم برفت و نرفت از سرم تمنایش...

همه امید به آلاء و رحمتش دارد      وجود من که ز سر تا به پاست آلایش

(ساوجی / ۱۹۵)

(هرچند باید یادآوری شود که در دیوان سلمان، در هر دو مصراع به جای

«آلا...»، «آلا» آمده است؛ اما روشن است که اشتباه چاپی است و شکل درست بیت با

«آلا» نمی‌تواند باشد).

### ۱۱-۳- راوندی (نویسنده‌ی راحه‌الصدر)

آفتاب شرف شهاب‌الدین

حسد چرخ و رشک علیین

آسان آستان ایوانش

گشته از فضل او و از دانش

(راحه‌الصدر / ۴۸)

افزون بر نمونه‌های یاد شده، بیتی نیز از رودکی در لغت‌نامه دیده می‌شود که

ضبط آن نابسامان است. در لغت‌نامه، ذیل واژه‌ی «پژهِش» شاهدی از رودکی دیده

می‌شود به این صورت:

باز پیش آرد<sup>۱</sup> تا کند

آن که او این سخن شنید ازش

پژهِش

۱- شاید «آر» درست باشد.



افزون بر وزن نابسامان، باید گفت که این بیت در دیوانی که ما بدان دسترسی داشتیم، به‌گونه‌ی دیگری است و هیچ توضیحی نیز درباره‌ی نسخه بدل‌های آن دیده نمی‌شود:

آن که از این سخن شنید ارزش  
باز پیش آر تا کند پژوهش  
(رودکی / ۱۲۰)

#### ۴- دلایل دیگر

در این بخش، نخست به چند «مثال نقض» این قاعده، اشارتی می‌کنیم؛ سپس به ارائه‌ی دلایلی می‌پردازیم که در کنار «قوافی شاخص»، می‌توان با تکیه بر آن‌ها نیز، درباره‌ی خوانش «ش» در جایگاه قافیه بحث کرد. این قاعده مانند هر آنچه که قطعی می‌پنداریم، موارد نقضی دارد؛ به‌ویژه این که برخی گویندگان - مانند مولوی - که در حوزه‌ی آفرینش، پای‌بند قواعد شمس قیسی<sup>۱</sup> نبوده‌اند، و «یَجُوز لِلشَّاعِرِ مَا لَا...» را به اوج رسانیده‌اند، بیشینه‌ی هنجارهای پذیرفته شده را، در راه آفرینش ادبی، دچار انحراف - به معنای فرمالیستی‌اش؛ که در این حوزه معنای بسیار مثبت و هنری دارد - کرده‌اند. بر همین اساس، بیش‌تر نمونه‌های نقض را می‌توان از دیوان کبیر و به‌ویژه مثنوی مولانا به‌دست داد. نمونه‌های فراوانی در مثنوی دیده می‌شود که مولوی در آن‌ها، «ش» یاد شده را با واژه‌هایی چون: کَش (نیک)، کَش (کشیدن)، خُوش و هرچه از این دست قافیه کرده است، نمونه را در ابیات زیر:

گفت آن را جمله می‌گفتند خُوش  
مر مرا هم ذوق آمد گفتنش  
(دفتر ۲ / بیت ۵۶۲)

هم‌چو آن اصحاب فیل اندر حَبَش  
کعبه‌ای کردند، حق آتش زدَش  
(دفتر ۲ / بیت ۲۹۰۳)

یا به آهک یا ستره بسترش  
تا نمازت کامل آید خوب و خُوش  
(دفتر ۵ / بیت ۳۳۲۹)

او نگفتت که کمان را سخت کَش  
در کمان نه گفت او نه پر کَنَش  
(دفتر ۶ / بیت ۲۳۴۹)

۱- اصطلاحی از اخوان ثالث است در کتاب بدایع و بدعت‌ها و عطا و تقای نیما یوشیج!



اما این مقدمه برای این است که گفته شود مثلاً در ویس و رامین هیچ‌گاه چنین کاربرد دوگانه‌ای دیده نمی‌شود؛ در این منظومه همواره «ش» با واژه‌ای قافیه شده که در آن نیز، «ش» از همان گونه‌ی پاره‌ی نخست است. به دیگر سخن، گرگانی، واژگانی مانند کَش، خُوش و... را با مثلاً «دیدمش» قافیه نکرده است. نیز این نکته در خمسه‌ی نظامی گنجه‌ای نیز همواره رعایت شده و نظامی نیز هیچ‌گاه این دو گونه «ش» را هم‌قافیه نکرده است. این نکته نشان می‌دهد که گویا - با تأکید بر این قید- هنگامی که «ش» بخشی از خود واژه نیست، تلفظ آن به کسر (-ش) پذیرفته شده‌تر از تلفظ آن به فتح (-ش) بوده؛ چرا که نمونه‌های گونه‌ی خوانش نخست، در متون (به‌ویژه متون سبک خراسانی) بیش‌تر است. اگر به دلایلی که گفتیم مولانا را پدیده‌ای دیگرگون بدانیم، بایستی گفت که مثلاً ناصر خسرو یا فخرالدین اسعد و... که بارها این واژگان را در جایگاه «قوافی شاخص» مانند نیازش (نیاز او) با نوازش (مصدر نواختن)، درازش (دراز او) با نوازش و... آشکارا به کسر «ش» آورده‌اند، هیچ‌گاه این گونه واژگان را با واژه‌ای قافیه نکرده‌اند که به تلفظ «ش» در آن به فتح باشد (مانند کَش). هرچند این بدان معنا نیست که نمونه‌ی کاربرد به فتح در متون خراسانی دیده نمی‌شود، همان‌گونه که درباره‌ی سخن سعید حمیدیان - که همه‌ی شواهد کاربرد آشکار این کلمات به فتح، مربوط به سده‌ی هفتم به بعد است - شاهدی از مسعود سعد (سده‌ی ۵ و ۶) آوردیم؛ ولی سخن در این است که این نمونه‌ی ویژه (به شرط درستی نسخه‌ها) و نمونه‌های هم‌سان، از گونه‌ی «النَّادِرُ كَالْمَعْدُومِ» اند و در سنجش با نمونه‌های فراوان‌تر - مثلاً در مثنوی مولوی - چشم‌گیر نیستند.

در همین راستا، می‌توان به این مورد نیز استناد کرد که اگر این‌گونه قافیه کردن، خلاف هنجارهای گویشی و زبانی آن روزگار می‌بود، احتمالاً خود شاعران یا سایر هم‌عصران‌شان به آن واکنش نشان می‌داده‌اند. چنان‌که مثلاً درباره‌ی خاقانی می‌بینیم که در مورد وزن شعرش چنین اشاره‌ای دارد:

گرچه به‌موضع لقب مفتعلن دوباره شد بحر ز قاعده نشد تا تو بهانه ناوری  
(دیوان خاقانی / ۶۸۸)

یا انوری - و این مورد نزدیک‌تر است به بحث ما - در پایان قصیده‌ای می‌گوید:

...گرچه بعضی شایگانست از قوافی باش گو  
عفو کن وقت ادا دانی ندارم بس ادات  
بود الحق تاء چند دیگر از وجدان ولیک  
چون ممات و چون قنات و چون روات و چون عدا  
گفتم آخر شایگان خوش به از وجدان<sup>۱</sup> بد  
فی‌المثل چون حادثاتی از ورای حادثات...  
(انوری/ق ۱۶/۳۷)

نیز نظامی در خسرو و شیرین بیتی دارد بدین گونه:

چو بر دریا زند تیغ پالاک  
به ماهی گاو گوید کیف حالک؟  
که وحید دستگردی در حاشیه می‌نویسد: «...اختلاف توجیه و اقواء قافیه در لام  
عیب قافیت؛ و معروف است که شخصی از نظامی سؤال کرد که به حکم قافیه لام  
«حالک» را مفتوح باید خواند و این خلاف قانون نحو است. به‌شوخی جواب فرمود  
که: گاو علم نحو نخوانده و غلط و صحیح نمی‌داند.» (خسرو و شیرین / ۲۷، حاشیه‌ی  
۴). هرچند خود نظامی در این مورد اشارتی ندارد؛ لیکن روشن است که این قافیه  
محل اختلاف بوده که چنین داستانی برای آن بر ساخته‌اند. هم‌چنین قآنی می‌گوید  
(نقل از امثال و حکم / ۵۱۱/۱):

اگر برخی قوافیش خشن نشگفت کز فاقه

پلاسین پوشد آن کو نیست سنجاب و پرندینش  
نمونه‌های این اشارات در ادب فارسی بسیار است، چنان‌که گفته‌اند: در تنگنای  
قافیه خورشید خر شود (امثال و حکم / ۷۸۱/۲) به‌هر روی نمونه‌های فراوانی از این  
دست در میان متون کهن می‌توان یافت و شاید بتوان عدم اعتراض به قافیه کردن  
«ش» یادشده را نشانه‌ی هنجارمندی این کار دانست.  
نیز مورد دیگر، وجود نداشتن «نسخه بدل»های فراوان در ابیات یاد شده است،  
بدین‌گونه که، می‌دانیم که در بیش‌تر مواردی که در نسخه‌های کهن‌تر، مواردی

۱- ضبط برگزیده‌ی سیدجعفر شهیدی در شرح مشکلات/انوری به جای وجدان، وُحدان است. وی می‌نویسد:  
...صحیح وُحدان (با هاء) بضم اول است جمع واحد یعنی یکان یکان و آن مقابل شایگان به معنی کثرت  
است. (رک. شرح لغات و مشکلات انوری/۱۳۵ و ۱۳۵).



خلاف هنجارهای پذیرفته شده، دیده می‌شده است، نسخه‌نویسان دوره‌های بعد، هم‌آهنگ با ذوق خود و البته هم‌سو با هنجارهای زبانی‌شان، دگرگونی‌هایی در این متون صورت می‌داده‌اند تا به هنجار شوند. به‌ویژه اگر این مورد به‌گونه‌ای باشد که براساس میزان‌های شعر پیشینیان، جایگاه ایراد در قافیه نیز باشد بی‌گمان تغییراتی در آن‌ها دیده می‌شود. نمونه‌ی این‌گونه دست‌کاری‌ها در بسیاری از متون باعث شده است برای یک بیت، نسخه بدل‌های گوناگونی در دست باشد؛ نیز به‌همین سبب است که در کار ویرایش متون، برتری با نسخه‌هایی است که واژه‌ای ناآشنا یا قاعده‌ای ویژه در آن‌ها به کار رفته است. ولی کاوش در «نسخ بدل» بیش‌تر ابیات یادشده، نشان می‌دهد به‌راستی دگرگونی‌ای در این ابیات (به‌ویژه در جایگاه قافیه، که محل جستار ماست) رخ نداده است و این‌هم دلیلی تواند بود که این‌گونه تلفظ و قافیه در آن روزگار به کار می‌رفته است. بر این اساس، نمونه‌ی دگرگونی‌هایی از گونه‌ی آن‌چه در این بیت سنایی دیده می‌شود، بسیار اندک است:

چون به زلف و به عارضش نگری  
به گه خوش‌خویی و آرامش  
صبح بینی همه گریبان باز  
بسته بر زیر دامن شامش  
(سنایی / ۳۲۸)

که مصراع دوم در پاره‌ای نسخ این‌گونه آمده است: «آن به آرام و این بی‌آرامش»؛ که شاید این دگرگونی نسخه، برای هم‌آهنگ کردن قافیه‌ها بوده باشد؛ زیرا بر پایه‌ی شکلی که در متن آمده، می‌توان «ش» را در «آرامش» به فتح نیز خواند، هرچند در همین شکل نیز، می‌توان آن را «آرامش» هم خواند. به‌هر روی حتی اگر بپذیریم که این تغییر تنها به سبب واژه‌ی قافیه روی داده است، باید گفت که نمونه‌ی این دگرگونی بسیار اندک است و در سایر نمونه‌ها دیده نمی‌شود.

نکته‌ی دیگری که باید هرچند کوتاه به آن اشاره کرد این است که در تمامی این نمونه‌ها، «قافیه‌ی شاخص» اسم مصدر است، و شاید کسی در جایگاه مناقشه (و نه در جریان بحثی علمی)، بگوید: شاید تمام این مصدرها در زبان فارسی کهن به فتح خوانده می‌شده و سپس تغییر یافته است. نگارنده همواره به نمونه‌ای می‌اندیشیده که در آن «قافیه‌ی شاخص» واژه‌ای بسیط باشد نه اسم مصدر. مثلاً واژه‌ای مثل تالش (نام شهر)، تفرش (نیز، نام شهر)، شپش (حشره) و... که هر یک می‌تواند نمونه‌ای



بسیار ویژه در جایگاه شاهد این جستار باشد؛ در چنین شرایطی یافتن شعری که در آن طبرش(همان تفرش)، در محل قافیه قرار دارد، بسیار امیدوار کننده بود. اما می‌توان گفت متأسفانه شعر نویافته نیز(با وجود دیرینگی‌اش)، شاهد مورد نیاز نیست؛ زیرا افزون بر این که با «ش» شناسه قافیه نشده، از سوی دیگر، در این شعر «طبرش» با «آتش» و «شش» قافیه شده و نشان می‌دهد تلفظ آن نزد گوینده به فتح «ر» بوده است (در لغت‌نامه نیز به هر دو صورت فتح و کسر «ر» آمده است). به هر روی شعر یاد شده که به نام شمس‌الدین لاغری در *راحه‌الصدور* آمده، چنین است:

خسروا هست جای باطنیان      قم و کاشان و آبه و طبرش  
 آبروی چهار یار بدار      و اندر این چار جای زن آتش  
 پس فراهان بسوز و مصلح‌گاه      تا چهارت ثواب گردد شش  
 (راوندی / ۳۹۵)

درباره‌ی «شپش» نیز بد نیست گفته شود که مولوی یک‌بار همین «شپش» را در جایگاه قافیه آورده؛ اما او مولوی است و به‌دلایل پیش گفته، این واژه را دیگرگون کرده است: ای درین حبس و درین گند و شپش/هین که تا کس نشنود رستی خمش. (دفتر ۶/بیت ۱۱۰۱- اعراب مطابق متن نیکلسون است).

همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، عباس اقبال نیز در مقدمه‌ی *حدائق‌السحر* به خوانش «ش» اشاره کرده است، سخن وی در بردارنده‌ی نکته‌ای شایان توجه است؛ آن‌جا که می‌گوید: «...و در نسخه‌های مُعَرَبِ قدیمی قرون ششم و هفتم صریحاً (ش) ضمیر را مکسور ثبت کرده‌اند...». نکته این است که بر این اساس، شاید در این نسخه‌ها، در قافیه‌های غیرشاخص نیز(مثلاً گوشش و آغوشش بدون وجود قافیه‌ی شاخصی مانند کوشش) نیز این کسره آمده باشد، در این صورت می‌توان گفت در نمونه‌های عادی نیز برتری با ش مکسور بوده است. چنان‌که محمد اقبال نیز در حاشیه‌ی *راحه‌الصدور* شعری از *مقامات حمیدی* نقل کرده و تأکید می‌کند که شکل حرکت‌گذاری در متن در دسترس *مقامات* به‌همین صورت است. «...از نظایر آن قطعه‌ای است در یک نسخه‌ی بسیار قدیمی از *مقامات حمیدی* که در برتش میوزیم محفوظ است و در آن شش مرتبه ماقبل ضمیر «ش» مکسور نوشته شده است و ما آن را به حرکات نسخه‌ی اصلی بعینه این‌جا می‌نویسیم، قطعه:

خوشر از جنت است اَطْرَافِش  
حَاسِدِ نَوْبَهَارِ رَوْضَاتِش  
نُوشِهَا دَاذَه مِهْر و نَاهِيْدِش

برتر از اخترست اَرْكَانِش  
رَشْك جَنَاتِ عَدْنِ بَسْتَانِش  
سجدها کرده ماه و کیوانش»  
(راوندی / ۴۸۲)<sup>۱</sup>

همان‌گونه که دیده می‌شود، در این قطعه حتی واژگانی که در گروه قافیه‌ی شاخص نیز نیستند - زیرا این قطعه قافیه‌ی شاخص ندارد - به کسر ضمیر «ش» آمده‌اند. و سرانجام این که با وجود همه‌ی نمونه‌ها، باز هم نمی‌توان گفت که به اجبار باید «ش» را در همه‌جا به کسر خواند و جز این نباید باشد! اساساً دیدگاه بسیاری از پیشینیان که در این باره نظر داده‌اند، از گونه‌ی تعیین باید و نباید برای زبان است و نپذیرفتنی (بحثی که امروزه بیشینه‌ی زبان‌شناسان بر آنند و «دستور تجویزی» را نمی‌پذیرند؛ از دیدگاه ایشان، زبان‌شناسی و دستور زبان تنها بایست به توصیف زبان بپردازد، نه تعیین باید و نباید). اما در کنار همه‌ی این‌ها می‌توان گفت که در رویارویی با متون کلاسیک، بهتر است «ش» به کسر خوانده شود؛ این مورد، به‌ویژه در مورد ابیاتی که قافیه‌ی آن‌ها به‌گونه‌ی یاد شده است، مهم‌تر است.

نکته‌ای که بایسته است در این‌جا به آن اشاره شود این که نگارنده نیز - به - مانند سعید حمیدیان و بسیاری دیگر - باور دارد که نظر دادن در زمینه‌ی چنین مسائلی، بیش از آن که وابسته به ادبیات و ادب‌پژوهان باشد، در پیوند با زبان است و دانش زبان‌شناسی؛ و نیازمند ورود پژوهش‌گران زبان‌شناس است. اما اکنون، بحث درباره‌ی خوانش متون است نه تعیین وضعیت تاریخی زبان؛ از سوی دیگر این نکته نیز وجود دارد که زبان‌شناسان برای پژوهش در چنین مسائلی، نیاز به نمونه‌هایی دارند تا در مطالعات «در زمانی» و تاریخی به آن‌ها استناد کنند. بر این اساس دست‌کم در حوزه‌ی فراهم آوردن شواهد این‌گونه پژوهش‌های در زمانی (و نه قضاوت درباره‌ی آن)، پژوهش‌گران ادبی نیز می‌توانند یاری‌گر باشند.

۱- این قطعه در متن چاپ شده در صفحه‌ی ۱۷۷ قرار دارد؛ بدون هیچ‌گونه حرکت‌گذاری و نیز توضیحی درباره‌ی چگونگی متن مرجع.

## ۵- نتیجه‌گیری

درنگ در نمونه‌های شعری، به‌ویژه نمونه‌هایی که وابسته به متون کهن‌تر فارسی و سبک خراسانی است، چنین نشان می‌دهد که دست‌کم در زبان نوشتاری، شناسه‌ی پیوسته‌ی «ش» را به‌گونه‌ی «ماقبل مکسور» می‌خوانده‌اند. این‌گونه خوانش و قافیه کردن تا پایان دوره‌ی خراسانی و نیز بخشی از دوره‌ی سبک عراقی، بیش‌تر مورد توجه بوده است. در دوره‌های یاد شده، تمامی نمونه‌ها - به‌جز مواردی بسیار ویژه - در تأیید چنین خوانشی است. هرچه از دوره‌های آغازین یاد شده، پیش‌تر بیابیم گونه‌ی دیگر خوانش - خوانش به فتح - نیز دیده می‌شود، به‌گونه‌ای که در دوره‌های نزدیک به زمان ما، گونه‌ی خوانش نخست - خوانش به کسر - بسیار کمیاب می‌شود. هرچند بی‌گمان یک پژوهش‌گر - یا دست‌کم خواننده‌ی - متون ادبی، نمی‌تواند و نباید در این زمینه نظر بدهد؛ ولی روشن است که چنین پژوهش‌هایی بیش‌تر برای نمایش چگونه خوانی متون کلاسیک است و نه گمانه‌زنی درباره‌ی تاریخ زبان. به‌هر روی به‌دست دادن چنین نمونه‌هایی، دست‌کم می‌تواند در پژوهش‌هایی که بر پایه‌ی دانش زبان‌شناسی انجام می‌شود، به‌کار بیاید.

## منابع

- ۱- انوری ابیوردی، *دیوان*، به‌اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چ ۴، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۲- اوحدی مراغه‌ای، *دیوان اوحدی*، تصحیح سعید نفیسی، چ ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵.
- ۳- بلخی، حمیدالدین ابوبکر عمر، *مقامات حمیدی*، تصحیح رضا انزابی‌نژاد، چ ۲، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴- بهار، محمد تقی، *سبک‌شناسی*، چ ۴، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۳.
- ۵- حمیدیان، سعید، *سخنی در چگونگی خوانش قافیه(در الحاق به ضمیر و شناسه پیوسته)*، شاخه‌های شوق (یادگارنامه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی)، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۷، صفحات ۱۲۰۴-۱۲۱۶.
- ۶- خاقانی شروانی، *دیوان*، تصحیح سیدضیاءالدین سجادی، چ ۸، انتشارات زوآر، تهران، ۱۳۸۵.
- ۷- \_\_\_\_\_، *تحفه‌العراقین*، حواشی و تعلیقات یحیی قریب، چ ۲، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۲۵۳۷.





- ۸- دهخدا، علی اکبر، *امثال و حکم* (۴ جلد)، علی اکبر دهخدا، چ ۷، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰.
- ۹- \_\_\_\_\_ *لغت نامه*، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۰- راوندی، محمدین علی بن سلیمان، *راحه‌الصدر و آیه‌السرور*، تصحیح محمد اقبال، چ ۲، تهران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۱- رودکی، *دیوان اشعار*، تصحیح نصرالله امامی، چاپ اول، انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، تهران، ۱۳۸۶.
- ۱۲- ساوجی، سلمان، *دیوان*، با مقدمه تقی تفضلی (به‌اهتمام منصور شفق)، چ ۲، انتشارات صفی‌علیشاه، بی‌جا، ۱۳۶۷.
- ۱۳- سنائی، حکیم مجدود بن آدم، *دیوان*، به‌اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، چ ۳، انتشارات کتابخانه سنائی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۴- شهیدی، سیدجعفر، *شرح لغات و مشکلات دیوان انوری*، چ ۴، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۸۷.
- ۱۵- شمیسا، سیروس، *کلیات سبک‌شناسی*، چاپ سوم از ویرایش دوم، نشر میترا، تهران، ۱۳۸۸.
- ۱۶- عطار نیشابوری، *جوهرالذات*، عطار، نیشابوری، چاپ اول، نشر اشراقیه، بی‌جا، ۱۳۷۱.
- ۱۷- \_\_\_\_\_ *هیلاج نامه*، تصحیح احمد خوشنویس (عماد)، چ ۲، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۸- کیکاووس ابن اسکندر، عنصرالمعالی، *قابوسنامه*، به‌اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، چ ۱۵، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۹- گرگانی، فخرالدین اسعد، *ویس و رامین*، تصحیح محمد جعفر محبوب، بنگاه نشر اندیشه، تهران، ۱۳۳۷.
- ۲۰- مسعود سعد سلمان، *دیوان*، تصحیح رشید یاسمی، چاپ‌خانه‌ی پیروز، تهران، ۱۳۳۹.
- ۲۱- منوچهری دامغانی، *دیوان*، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۰.
- ۲۲- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۳- \_\_\_\_\_، *کلیات دیوان شمس تبریزی*، به‌اهتمام م. درویش، چ ۳، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۲.
- ۲۴- ناصر خسرو، *دیوان*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۲.

- ۲۵- نظامی گنجوی، *خسرو و شیرین*، تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۱۰، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۸.
- ۲۶- وطواط، رشیدالدین، *حدائق السحر*، به اهتمام عباس اقبال، انتشارات طه‌وری و سنایی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۲۷- کزازی، میر جلال‌الدین، *گزارش دشنواری‌های دیوان خاقانی*، ج ۲، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۵.

